

در این شماره:
 علیه اعدام سامان نسیم مبارزه کنیم
 دربارهٔ تنبیه در مدارس
 تئاتر «عزیز شنگال»
 هم‌زبان با کارگران افغانی
 وارونه‌سازی انقلاب پرو
 به استقبال هشت مارس (روز جهانی زن)

آتش • شماره ۴۰ • اسفند ۱۳۹۳

تا چشم کار می‌کند...



امنیت؟

مقامات جمهوری اسلامی از این که داعش را به همان اسمی که دارد (دولت اسلامی) بنامند، به شدت پرهیز می‌کنند. آن‌ها در تبلیغات رسانه‌ای و منبری‌شان، داعش را تکفیری‌ها می‌خوانند و هنگام مصاحبه با خبرنگاران خارجی وقتی در مورد «دولت اسلامی...» از آنان سوال می‌شود عصبی شده و می‌گویند: «ما این عنوان را قبول نداریم. این نیرو نه دولت است و نه اسلامی». اما چیزی که اینان را پریشان میکند دولت بودن یا نبودن داعش نیست. بلکه وجه اشتراک ایدئولوژیک‌شان است که قادر به برائت از آن نیستند. داعش نیرویی است تا مغز استخوان وابسته به ایدئولوژی و راه و روش «اسلام ناب محمدی» و مجری احکام و قوانین صدر اسلام که جمهوری اسلامی بیش از ۳۶ سال قصد پیاده کردن آن را داشته است. اما جمهوری اسلامی در این راه کاملاً موفق نبود به دو جهت: یکم الزامات و ساز و کار جمهوری اسلامی به عنوان دولتی متعارف در جهان امپریالیستی کنونی، بازگشت به صدر اسلام را از لحاظ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و... ناممکن می‌کند. دوم، مقاومت و مبارزهٔ مردم در شکل‌ها و عرصه‌های مختلف پیوسته مانع بزرگی در برابر تصورات و طرح‌های خیالی رهبران جمهوری اسلامی بوده است. فقط کافی است نگاه کنیم به قوانین و باید و نبایدهای رژیم در ارتباط با زنان. جمهوری اسلامی یکی از زن‌ستیزترین دولت‌های جهان و بدعت‌گذار و مجری پس‌مانده‌ترین قوانین در این عرصه است. از یک سو ایدئولوژی ارتجاعی این نظام حکم می‌کند که زنان را به پست‌وهای خانه براند و از سوی دیگر نیازهای سودآوری سرمایه‌داری ایران، خارج از خواست و نیت فسیل‌های مذهبی، استفاده از نیروی کار ارزان‌تر زنان، بهره بردن از سطح بالای دانش و تحصیلات زنان را به آنان تحمیل می‌کند. قواعد نظام پدرسالار دینی حکم بر سرکوب و منکوب کردن زنان می‌دهد.

ادامه در صفحهٔ بعد

ما به خطر بیفتد... رکود و بیکاری زندگی عادی‌مان را تعطیل کرد و امروز نفس کشیدن‌مان هم تعطیل شده است...» در برابر این فاجعهٔ انسانی که از سال‌ها قبل زنگ خطرش به صدا در آمده بود، جمهوری اسلامی هیچ اقدامی انجام نداده و نمی‌دهد. فقط پس از این که مردم در خوزستان در اعتراض به این وضعیت نفس‌گیر دست به اعتراض و تجمع زدند، مقامات اسلامی از ترس‌شان ادعا کردند که کارگروه برای کارشناسی علت این وضعیت درست کرده‌اند و در حال بررسی‌اند که آیا توفان خاک و ریزگرد در جنوب و جنوب غربی کشور، منشاء خارجی دارد یا داخلی. آیا از بیابان‌های عراق می‌آید یا به علت خشک شدن تالاب‌های منطقه است. از همین اکنون آب پاک‌ی روی دست مردم ریخته‌اند و می‌گویند: «نتایج اولیه بررسی‌ها نشان می‌دهد حل این معضل تا ده پانزده سال آینده میسر نخواهد بود!...» راه حل این مسئله جهانی است و از دست ما کاری بر نمی‌آید و...» برخی‌شان علت را بلای آسمانی می‌دانند و نماز باران برگزار می‌کنند و یا بیش‌رمانه می‌گویند: «ریزگردهای فرهنگی، بدحجابی، از ریزگردهای خوزستان بسیار بدتر است». فعلاً چیزی که جریان دارد اینست که مردم باید به مرور «خفه مرگ» شوند،

ادامه در صفحهٔ ۶

و شیر و ماست را در رسانه‌های‌شان به تصویر کشیدند. اما بشنویم که مردم محلی در این مورد چه می‌گویند: «ماسک‌هایی که کمترین قابلیت در برابر حفاظت ما از ریزگردها ندارد را به بهای ۳۵۰۰ تومان فروختند اما در تلویزیون تبلیغ کردند که رایگان پخش شده است...»؛ «ماسک‌هایی که بتواند مقداری در برابر این وضعیت ما را حفظ کند، ۵۰۰۰ تومان است. اغلب مردم قدرت خرید چنین ماسک‌هایی که مرتب باید تعویض شود را ندارند»؛ «ما نه شیر رایگان دیدیم و نه ماست. این‌ها دروغ‌های رسانه‌ای است. زندگی ما به خطر افتاده. مردم دارند کم کم می‌میرند». یکی از مردم شهر اهواز می‌گوید: «ما هیچ انتظار و امیدی از این‌ها نداریم. فقط حداقل کاری که می‌توانستند خیلی ساده با استفاده از تصاویر ماهواره‌ای انجام دهند اطلاع رسانی بود که این کار را هم نکردند. هر چند وضعیت به حدی اسفناک است که داخل خانه‌ها نیز پر از گرد و خاک شده، اما اطلاع رسانی حداقل می‌تواند مانع بیرون رفتن بچه‌های ما از خانه بشود و در موقعیت امن تری قرار گیرند». یکی از پر معناترین حرف‌ها از زبان یکی از اهالی اهواز شنیده شد که گفت: «حتماً نباید طناب دار به گردن مان بیفتد تا خفه بشویم...»؛ «حتماً نباید داعش وارد ایران شود تا امنیت و زندگی

خوزستان نفس نمی‌تواند بکشد: این عنوان کارزاری است که در شبکه‌های اجتماعی برای اطلاع رسانی درباره آلودگی و خامت بار هوا در خوزستان به راه افتاده است. غلظت ریزگردها در خوزستان به ۶۶ برابر حد استاندارد رسیده و راه تنفس ۵ میلیون نفر را در ده‌ها شهر بسته است. زندگی عادی کاملاً مختل شده است. علاوه بر خوزستان، استان‌های ایلام، کردستان و آذربایجان شرقی و غربی هم از این جهت در وضعیت قرمز به سر می‌برند. «خفه مرگ» شدن اصطلاح تکان دهنده‌ای است که توسط فعالین زیست محیطی برای توضیح این وضعیت به کار رفته است. استانی که عظیم‌ترین سرچشمهٔ ثروت مادی جامعه از دل خاکش می‌جوشد و منبع سودهای سرشار برای طبقهٔ سرمایه‌دار است، در آرزوی کمی اکسیژن و هوای پاک دست و پا می‌زند. دولتمردان جمهوری اسلامی ره‌ایش کرده‌اند؛ به آن اعتنایی نمی‌کنند. وقتی وخامت اوضاع به درجه‌ای رسید که دیگر نمی‌شد آن را نادیده گرفت، مقامات به سان اربابان امپریالیست‌شان که در بحران‌های این چنینی به صدقه متوسل می‌شوند و چند کارتن اسپرین و بیسکویت به سر مردم آسیب دیده می‌ریزند «لطاف» خود را در بوق و کرنا کردند. «پخش رایگان» ماسک محافظ

امنیت زیر سایه...

صدها لایحه و قانون علیه عفاف و حجاب تصویب می‌شود. اما همه این تدابیر مرتباً با مقاومت، نافرمانی و بی‌اعتنایی زنان روبرو شده است. و این کشمکش ادامه دارد.

جمهوری اسلامی به عنوان یک دولت دینی، زمینه را برای رشد نیروهای بنیادگرای اسلامی در خاورمیانه مساعدتر ساخت. اگر خیزش مردم در سال ۱۳۵۷ توسط نیروهای مرتجع دینی و در زد و بند با قدرت‌های بزرگ امپریالیستی سقط نمی‌شد، اگر آن خیزش به ایجاد یک دولت انقلابی که محور هر شکلی از استثمار و ستم و تبعیض را در دستور کار داشت می‌انجامید، بی‌شک خاورمیانه امروز رنگ دیگری داشت. عوامل گوناگونی در رشد بنیادگرایی دینی در خاورمیانه و شمال آفریقا در دهه‌های اخیر موثر بوده است: کارکرد تضادهای نظام سرمایه‌داری و جهانی‌سازی امپریالیستی؛ حرکات امپریالیست‌ها در صحنه سیاسی و تقویت آگاهانه نیروهای بنیادگرا در دوره جنگ سرد در رقابت با شوروی سابق؛ کودتاهای طراحی شده توسط بخشی از امپریالیست‌ها علیه نیروهای سکولار در منطقه که از دید امپریالیست‌ها تهدیدی در برابر منافع‌شان به حساب می‌آمدند؛ فقدان دولت و قدرت‌های واقعا انقلابی و سوسیالیستی که مشعل و الهام بخش ستم‌دیدگان باشند. به این عوامل باید «انقلاب اسلامی ایران» و شکل‌گیری دولت دینی جمهوری اسلامی را اضافه کرد که خود محصول چنین شرایطی بود و نیز تقویت‌کننده آن. بنابراین در رشد و شکل‌گیری نیروهای واپس‌گرا و ارتجاعی مانند القاعده، بوکوحرام، داعش و... باید رد پای همه این عوامل و از جمله نقش ظهور جمهوری اسلامی را دید. در واقع تمام این نیروهای بنیادگرا و ضد بشری، وامدار جمهوری اسلامی‌اند. درک این مسئله در دوره کنونی و در مبارزه برای واژگونی انقلابی جمهوری ستم و استثمار اسلامی اهمیت حیاتی دارد.

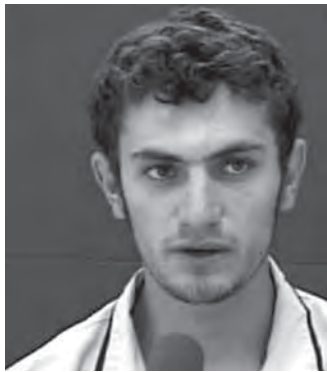
سربلند کردن جریان «دولت اسلامی» (داعش) برای جمهوری اسلامی هم خطر است و هم فرصت. خطر است چون همسانی با داعش در ایدئولوژی و این ادعای مشترک که برای ایجاد حکومت الله روی زمین مبارزه می‌کند، کار هیئت حاکمه ایران را در ترسیم مرز تمایز خود با داعشی‌ها دشوار کرده است. فرصت است چون با پیشروی‌های اولیه داعش و شیعه‌کشی‌هایی که راه انداخت، جمهوری اسلامی پوشش «مطلوبی» برای حضور نیروهایش در عراق و سوریه و همکاری با ائتلاف تحت رهبری امپریالیسم آمریکا علیه داعش پیدا کرده است. می‌تواند تبلیغ کند که همه این

اقدامات برای حمایت از «جان و مال و ناموس و حفاظت از امنیت مردم» در برابر خطر تهاجم داعش به ایران است. جمهوری اسلامی از این طریق کوشیده بین خود و مردم (بین حاکم و محکوم) وجه اشتراک درست کند. شستشوی مغزی در این زمینه طوری صورت می‌گیرد که حتی این سوال ابتدایی که آیا واقعا داعش می‌تواند یا زمینه عینی‌اش وجود دارد که به این راحتی به تهران برسد و یا اصلا قصد چنین کاری را دارد، در محاق قرار می‌گیرد. جمهوری اسلامی جنجال و ترس می‌آفرید. در یک بازه زمانی از گوشه و کنار کشور این صدای مشترک شنیده می‌شود که: «داعش به زودی در خیابان‌های تهران رژه خواهد رفت؛ داعش به پشت دروازه شیراز رسیده است و...» سپس مقامات کشوری و لشگری وارد گود می‌شوند و از دانه کپک زده‌ای که خود کاشته‌اند، برداشت می‌کنند. می‌گویند: «ما آنجا هستیم - در عراق و سوریه و لبنان و در مقابله با داعش - برای اینکه شما در زاهدان و تهران و اصفهان شب را راحت بخوابید»، نیروهای امنیتی و سپاه پاسداران باید در سیاست دخالت کنند «چون اگر امثال سردار قاسم سلیمانی‌ها در آنجا نبودند، امروز داعش در خیابان‌های تهران رژه می‌رفت...» (روزنامه شرق - ۱۸ بهمن ۹۳). آب را خودشان گل آلود می‌کنند تا بتوانند ماهی بگیرند.

اما دو واقعیت را باید تاکید کرد و در اذهان حک:

جمهوری اسلامی در آنجا حضور دارد و می‌جنگد ولی نه برای منافع ما. بلکه برای حفاظت از منافع طبقه و دولت و ارزش‌های ضد مردمی خودش. آنجاست تا نفوذ ارتجاعی‌اش را در میان پس مانده‌ترین نیروهای اجتماعی بسط دهد و از این نفوذ در زد و بند و چانه‌زنی با امپریالیست‌ها بهره برد. آنجاست تا پایه‌های شکننده این نظام پوسیده را محکم کرده و تداوم رنج و ستم توده‌های مردم را تضمین کند. امروز جمهوری اسلامی جنایت‌های تکان دهنده داعش را وقیحانه غنیمت شمرده و مدعی پاسداری از امنیت مردم می‌شوند. می‌گویند که می‌خواهند مانع آشفتنگی خواب مردم شوند! در حالی که سالیان سال است که خواب راحت را از مردم ربوده‌اند. موجودیت‌شان مدیون سرکوب و کشتار و کنترل روزمره مردم و سلب امنیت جانی، روحی و روانی، شغلی، سیاسی و اجتماعی و فرهنگی از همین مردم است. معنای واقعی «امنیت» تحت این نظام، محرومیت بیش از ۹۰ درصد کارگران از هرگونه امنیت شغلی است؛ به هرز

علیه اعدام سامان نسیم مبارزه کنیم!



سامان نسیم که در زمان دستگیری به اتهام هواداری از سازمان پژاک ۱۷ سال داشته با خطر فوری اعدام در پایان بهمن ماه امسال روبرو است. پرونده‌سازی علیه سامان بر اساس اعترافاتی که زیر شکنجه کرده انجام شده و از حق داشتن وکیل در دوره بازجویی نیز محروم بوده است. طی مدت حبس او را بارها برای مدت طولانی آویزان کرده‌اند.

سکوت نسبت به جنایت قریب الوقوع اعدام سامان نسیم جایز نیست. جوانان مبارز و مخالف بیدادگری جمهوری اسلامی در هر گوشه کشور به آماج عمده حملات سرکوبگرانه حاکمان تبدیل شده‌اند. رژیم اسلامی از انتشار روحیه مبارزه‌جویانه و سرکش آنان در میان میلیون‌ها جوانی که با بی‌آیندگی و نومیدی دست به گریبانند و دنبال راه حل می‌گردند هراسان است. می‌خواهند سامان‌ها را از صحنه حذف کنند تا نیروهای جوان به ویژه آنان که از قشرهای محروم و عاصی جامعه برخاسته‌اند و از ستم‌های گوناگون طبقاتی و جنسیتی و ملی و مذهبی رنج می‌برند فکر مبارزه و تغییر را از سر بیرون کنند.

شکنجه و اعدام زندانیان سیاسی، اسید پاشی و شکل‌های دیگر خشونت علیه زنان و جوانان، حمله به تجمعات اعتراضی و حق طلبانه و... حلقه‌های گوناگون اما به هم متصل زنجیر ستمگری طبقه حاکمه و نظام مسلط بر جامعه‌اند. این نظام کرد و عرب و افغان و بلوچ و آذری و فارس نمی‌شناسد. اگر کسی فکر کند که این دعوی کرده‌ها با رژیم است پس به من فارس چه، یا رژیم با «سیاسی‌ها» و کسانی که گروه تشکیل می‌دهند کار دارد من که فرد هستم پس در امان خواهم ماند، فقط خود را گول می‌زند. با دست خود به ادامه این وضعیت کمک می‌کند. بی آن که بداند با جهل و تنگ‌نظری خود همدست ستمگران می‌شود. ■ «آتش»

رفتن نیرو و انرژی میلیون‌ها جوان است که به جای اینکه خلاق و سازنده درگیر فعالیت‌های تولیدی و علمی و هنری باشند گرفتار بیکاری و نومیدی‌اند؛ مشقت کودکان فلک زده و آسیب دیده کار است که به جای نشستن پشت میز مدرسه در خیابان‌ها پرسه می‌زنند و طعمه باندهای تبهکار و لومپن می‌شوند...

داعش در قامت جمهوری اسلامی ۳۶ سال است که در شهر و روستای این کشور رژه می‌رود. داعش تفاوت ماهوی با جریان اسلام‌گرایی که ۳۶ سال قبل به رهبری خمینی جمهوری اسلامی را بنا کرد ندارد. فقط نسخه دیگری است از همان تاریک‌اندیشی و واپس‌گرایی داعشی‌ها.

سیاست «داعش هراسی» و دروغ پردازی‌های جمهوری اسلامی و تبلیغات شلاقی رسانه‌های رژیم مبنی بر «حفظ امنیت مردم» هم تاثیری بر فضای عمومی جامعه می‌گذارد و هم در نقاطی با گرایشات قشرهایی از طبقه متوسط (با حفظ انتقاداتی که به جمهوری اسلامی دارند) پیوند می‌خورد. از زبان سخنگویان این قشر می‌شنویم و می‌خوانیم که: «اگر داعش به ایران برسد چاره‌ای نیست جز اینکه زیر پرچم جمهوری اسلامی با آن‌ها بجنگیم...» «هرچه باشد میان روسری و توسری تفاوت است!»، «هرچه باشد بمب در بازار زیر پایمان منفجر نمی‌شود...».

این‌ها جنایت و کشتار را درجه بندی می‌کنند و در قیاس با جمهوری اسلامی نمره بدتری به داعش می‌دهند! این بخش از جامعه که کماکان برای خود در نظم موجود جایگاهی تثبیت شده قائل است و کماکان دیدگاه بر این آتش می‌جوشد، در هراس از نمایش تیره و تاری که جمهوری اسلامی کارگردانی می‌کند به زیر پرچم نظامی می‌خزد که خود عامل اصلی تمام فجایع و ناامنی‌های جامعه ماست. این‌ها هر گاه با افکار و راه حل‌های انقلابی برای رهایی از بختک جمهوری اسلامی روبرو می‌شوند در گفتار و نوشتار از «تمام شدن عصر انقلابات» می‌گویند و مردم را از «خطر داعش» و «تجزیه کشور» می‌ترسانند. این رفرمیسم بر زمینه پائین آمدن سطح توقعات و کم‌رنگ شدن افق‌های رهایی‌بخش، تاثیرات منفی خود را در کوتاه مدت بر فضای کلی جامعه می‌گذارد و احساس و خواست موجود در میان توده‌های ستم‌دیده را نسبت به یک دگرگونی رادیکال برای رهایی از رنج و فلاکت تضعیف می‌کند.

این وضعیت فکری پدیده‌های مهم و بخشی از واقعیت عینی جامعه است که تغییرش یکی از چالش‌های بزرگ مقابل روی کمونیست‌های انقلابی است. ■

انسان به حساب آوردن افراد تحت کنترل و سلطه (و در این مورد کودکان دانش آموز) جزئی لاینفک از نگرش و فرهنگ ضدمردمی رژیم مذهبی است. ما در جامعه و جهانی زندگی می‌کنیم که ساختار و فرهنگ پدرسالارانه یکی از ارکان آنست. در این ساختار پدر مالک تمامی اموال در خانواده است. دین اسلام این ساختار را توجیه و تقدیس می‌کند. در اینجا به طور خاص، زن و فرزند جزء اموال تلقی می‌شوند و پدر بر آن‌ها اختیار کامل دارد. در اغلب موارد هم برای تحقق این سیطره از انواع خشونت نسبت به آن‌ها بهره می‌برند. در کل، تنبیه چه در بعد جسمی و چه در بعد روحی ناشی از اعمال قدرت ارتجاعی و نهادینه کردن آن است. نظام آموزشی

هم به عنوان روئینایی برای بازتولید قوانین جامعه، به صورت پنهان در ساختار خود خشونت را بازتولید می‌کند و در رام کردن دانش‌آموزان از معلمان به عنوان مشت آهنین استفاده می‌کند.

اگر مدارس و به طور کلی نظام آموزشی برگرفته از مجموعه شرایط اقتصادی و اجتماعی حاکم است (که هست)، رهایی از ساختارهای خشونت‌آمیز این نهاد از طریق اخراج معلمان خاطی، اعتراض والدین و تصویب قوانین ضد تنبیه در مدارس ممکن نخواهد بود. ما باید برای شکل دادن به ساختاری تلاش کنیم که اول از هر چیز آموزش مبتنی

بر علم باشد و به خلاقیت ارزش بالایی داده شود. رابطه یک طرفه استبدادی و از بالا به پایین بین معلم و شاگرد برقرار نباشد. شرایط و روابطی برقرار باشد که در آن معلمان از انتقاد دانش آموز آزرده نشوند و دانش‌آموزان خلاقانه در اداره امور مدرسه شرکت کنند. آموزش و تدریس بر تکرار و تقلید و تبعیت کورکورانه و ایجاد رقابت وحشیانه و به جان هم انداختن شاگردان استوار نباشد. برای ساختن چنین ساختاری، خیلی چیزها در روئینایی جامعه و فرهنگ حاکم باید زیر و رو شود که سرنگونی قدرت سیاسی ضدمردمی اولین و مهم ترین گام آن است. ■

نسیم ستوده

دستشویی. بعد از آن یکی از بچه‌ها زودتر از ما از دستشویی فرار کرد و آقای عظیمی ناظم مدرسه را دید. او هم آمد و ما را به دفتر مدرسه برد. حمید را بردند و به سر و صورتش آب زدند...»

اینکه این چهار کودک این روزها را با چه کابوسی می‌گذرانند و چگونه می‌توان این آسیب جسمی و روحی را درمان کرد، قابل تصور نیست. تفاوت دیگری که در مورد اخیر موجود است و احتمالاً در شدت خشونت موجود آن مؤثر است، این است که مدرسه مورد نظر مختص دانش‌آموزان اتباع افغانستان است. نگاه برتری طلبی ملی و افغان ستیزی سازمانیافته توسط مرتجعین، چنین فجایعی را شکل

آموزش و پرورش بخش بسیار مهمی از روئینایی جامعه را تشکیل می‌دهد و نقشی قاطع در حفظ و تقویت مناسبات طبقاتی حاکم بازی می‌کند. در هر جامعه‌ای، سیاست آموزشی سیاست طبقه‌ای است که بر آن جامعه حکم می‌راند و در خدمت به حفاظت و بازتولید منافع و ارزش‌های آن طبقه است...

در جامعه انقلابی رابطه معلم و شاگرد به کلی تغییر می‌کند. اقتدار مطلق معلم و مدیر بر شاگردان و اقتدار مطلق سلسله مراتب آموزشی بر معلمان ملغی می‌شود... از نظر مرتجعین، همه پاسخ‌های صحیح نزد معلم و کتاب است و کار محصلین فقط تکرار طوطی وار همین‌ها با اشاره و دستور بزرگترها است. از نظر مرتجعین، جوانان توانائی و حق قضاوت کردن ندارند. اما در جامعه انقلابی، جوانان حق انتقاد از بزرگترها و مقامات و حق انتقاد از مهم‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین سیاست‌های آموزشی و سایر حیظه‌ها را دارند. انضباط مطلق و یکطرفه وجود ندارد. به جای مجازات و توبیخ شاگرد، روش بحث و مبارزه و اقناع حاکم می‌شود. برخلاف نظام ارتجاعی که آموزش را جریانی یک سویه «از استاد به شاگرد» می‌داند و برای شاگردان نقشی منفعل و پذیرنده قائل است، آموزش نوین بر پایه‌ای کاملاً متفاوت استوار است.

می‌دهد. مسئله دیگر بسته شدن این پرونده به سادگی بعد از تکذیب کل ماجرا توسط مدیر مدرسه و مسئولین اداره آموزش و پرورش منطقه است. این افشاگری محدود هم به همت مادر یکی از دانش‌آموزان شاهد ماجرا که زمانی مسئول انجمن اولیاء و مربیان بوده صورت گرفته است. پس از بحرانی شدن ماجرا او و فرزندش متهم به دروغ‌گویی شده‌اند.

بدون شک، طرز تفکری که به انجام چنین تنبیهاتی می‌انجامد فرقی با سیستم ارتجاعی و سرکوبگرانه تنبیه - انتقام که جمهوری اسلامی در کل جامعه و مشخصاً در زندان‌ها اعمال می‌کند، ندارد. هیچ شمردن و غیر

این شلاق ایدئولوژی حاکم است

درباره تنبیه در مدارس

به گزارش رسانه‌های رسمی، در سال تحصیلی جاری، چندین مورد تنبیه بدنی دانش‌آموزان دیده شده است. این در حالی است که در سالیان اخیر کمتر صحبت از خشونت فیزیکی در مدارس شهری شده بود. این شکل از خشونت جزء خاطرات نسل‌های گذشته بود و نسل امروز خشونت را بیشتر در ابعاد روحی و روانی تجربه می‌کرد. اما در سال ۹۳ معلمی در زاهدان به دلیل نمره پایین دانش‌آموز ۹ ساله‌ای را با ضربات شلنگ چنان کتک زد که باعث پارگی رگ دست و انتقال وی به بیمارستان شد. در مورد دیگری، به گزارش ایلنا، «در دبیرستانی در منطقه ۹ تهران، معلم ادبیات به دانش‌آموز ۱۵ ساله‌ای

که از قضا بیماری قلبی هم داشته حمله ور شده و با لگد به نقاط حساس بدنش او را راهی بیمارستان کرده است. ضربه به حدی بوده که دانش‌آموز قادر به نشستن نبوده و معلم مذکور هم به توجیه و انکار روی آورده است. علت حمله به دانش‌آموز درخواست پاک‌کن از کنار دستی عنوان شده است.» همچنین به گزارش سایت تابناک، «در یکی از مدارس گناوه وقتی معلم در کلاس حاضر می‌شود تا ارزشیابی را از دانش‌آموزان صورت دهد، متوجه می‌شود که اغلب آنان در وضعیت مطلوب درسی قرار ندارند. همین دلیل کفایت



بهداشتی مدرسه ببرد، بالای سر آن‌ها بایستد و مجبورشان کند تا دست‌شان را داخل کاسه توالت ببرند. حمید رضا یکی از قربانیان این حادثه به روزنامه شهروند می‌گوید «ما آن روز دفترمان را به مدرسه نبرده بودیم. آقا به من و ۳ نفر دیگر گفت از این به بعد یا درس می‌خوانید، یا ... می‌خورید. ما خیلی گریه کردیم ولی آقا به امیرحسین (مبصر کلاس) گفت باید ما را به دستشویی ببرد. به او گفت که اگر ما این کار را نکنیم، او را خط‌کش می‌زند. بعدش امیرحسین ما را به دستشویی برد و حمید انگشت خودش را که داخل دستشویی کرده بود، به دهانش گذاشت. من و بقیه اما انگشت‌مان را زدیم توی

تا معلم مربوطه، که مدیر مدرسه نیز هست، همه دانش‌آموزان آن کلاس را به حیاط مدرسه ببرد و تک به تک آنان را با لوله پولیکا تنبیه بدنی کند. در پی این تنبیه حال یکی از دانش‌آموزان رو به وخامت می‌رود و در بیمارستان بستری می‌شود.»

اما وحشیانه‌ترین تنبیه در مدرسه‌ای در پاکدشت ورامین (منطقه فقیرنشین حاشیه جنوبی تهران) اجرا می‌شود. در این مدرسه وقتی معلم کلاس سوم دبستان متوجه شد حمید و مرتضی و یاسین و محمدرضا تکالیفشان را انجام نداده و کتاب‌هایشان را با خود به کلاس نیاورده‌اند مبصر کلاس را مامور کرد تا آن ۴ نفر را به سرویس

عزیز شنگال

از ۱۵ بهمن ماه در تئاتر شهر نمایشنامه «عزیز شنگال» به نویسندگی و کارگردانی قطب‌الدین صادقی برای چند شب به روی صحنه آمد. تئاتر به شکل موزیکال انجام می‌شد و جمعی از ژیمناست‌ها و پارکور کارها در آن شرکت داشتند. زنی با لباس کردی با پرچمی در دست و با حنجره‌ای جادویی



لالایی گویان کودکی را همراه خود به سن می‌آورد. عزیز شنگال به عنوان نماد مظلومیت کردهای ایزدی با جسمی خسته و کمی لنگان به دنبال زن در تلاش است تا دستی به پرچم برساند. یکبار به با غرش طبل گروه زنان و مردان از جای می‌خروشد و هی هی گویان به دور هم می‌چرخند. و این شروع نمایش است....

در ادامه، جمعی از زنان و مردان را در حال چکش زدن می‌بینیم که کار و کارخانه را تداعی می‌کنند. به ناگهان جماعت هفت هشت نفره‌ای از داعشی‌ها با نقاب و لباس‌های مشکلی عربی ظاهر می‌شوند که با حرکات آکروباتیک‌شان، آموزش دیده بودن و ستیزه جو بودن‌شان تداعی می‌شود. روایت با صحنه فرار و آواره شدن مردم کرد ادامه می‌یابد در حالی که راوی با استفاده از آواز «شوان پرور» در مورد حلبچه با صدایی بسیار حزن انگیز به وضعیت آواره بودن کردها اشاره دارد: «بار دیگر پرواز هواپیما و کشتار و آوارگی کوردها... بار دیگر رنج و ستم... فرمان است فرمان است...».

صحنه بعدی با خطابه‌ای کوتاه در لزوم استواری و پایداری و مبارزه علیه ستم شروع می‌شود. صدای بلند طبل‌ها وضعیت خطیر و بحرانی و آوارگی مردم کرد را با حرکات زیبایی بازیگران اعلام می‌کند و هم زمان داعشی‌ها در صحنه می‌چرخند. در ادامه مردم آواره را می‌بینیم که حین فرار سراسیمه به اطراف خود نگاه می‌کنند و تلاش می‌کنند کتاب‌هایی که در دست دارند را هم مطالعه کنند. این نشانه‌ای از لزوم آگاهی و درس‌گیری از تجارب گذشته

برای کسب رهایی است.

در صحنه‌ای دیگر، بشکه‌های نفت از آسمان به زمین آمده و داعشی‌ها حول آن می‌رقصند. نشانه تلاش داعش برای به دست گرفتن منابع نفت. زن و مردی آواره که هر کدام نوزادی به بغل دارد در حال گریز نمایان می‌شوند. آنگاه مردم در تاریکی با در دست داشتن فانوس و با فریاد از دوردست‌ها تقاضای کمک می‌کنند.

دو خبرنگار دوربین به دست وارد صحنه می‌شوند و تلاش می‌کنند که از وضعیت عکس و فیلم تهیه کنند که داعشی‌ها به صحنه آمده و آن‌ها را دستگیر و کمی بعد سر از بدنشان جدا می‌کنند. دو تاجر با چهره‌هایی حریص تلاش دارند از وضعیت به وجود آمده پول به جیب بزنند اما داعشی‌ها آن‌ها را نیز دستگیر کرده و می‌کشند. باز هم بشکه‌های نفت در صحنه بالا و پائین می‌شود. میدان‌دار داعشی‌ها هستند و راوی هر بار با آوایی حزن انگیز مرثیه می‌خواند. داعشیان به روی مردم پارچه سیاه بزرگی می‌کشند.

در ادامه دسته‌ای از پیشمرگان وارد شده و مردم به دور آن‌ها حلقه می‌زنند. غرش هواپیما و صدای شلیک مسلسل‌ها خبر از جنگ و درگیری دارد. داعشی‌ها در میان جمعی بزرگتر از مردم و پیشمرگه‌ها رفته رفته گم می‌شوند. مردم و پیشمرگه‌ها به رقص در می‌آیند در حالی که بشکه‌های نفت هنوز روی هواست و غرش توپ و تانک و تیراندازی ادامه دارد.

بدین ترتیب کارگردان با هنرمندی در فرصتی حدود یک ساعت بخشی از

تجربه اخیر ستم‌دیدگی کردهای ایزدی در شنگال را به تصویر می‌کشد. تئاتر «عزیز شنگال» نمایشی بود قدرتمند هرچند پیام‌های ناصحیح نیز با خود داشت. نقش نفت در درگیری‌های کردستان و اهداف داعش مرکزی تصویر شده بود. نقش امپریالیست‌ها و قدرت‌های ارتجاعی منطقه از جمله حاکمان اقلیم کردستان عراق در این جنگ نیز نادیده گرفته شده بود. نمایش به گونه‌ای به پایان می‌رسد که انگار سرنوشت محتوم مردم کرد اینست که تا ابدالدهر در رنج و محنت ناشی از جنگ به سر برند. تصویر روشنی از آینده، رهایی و برابری حتی به شکلی نمادین هم دیده نمی‌شود.

کارگردان از شخصیت زن راوی که به زبان کردی با لهجه هورامی سخن می‌گوید استفاده کرده. این مسئله فهم متن را برای فارسی زبانان و حتی بسیاری از کرد زبان‌ها ناممکن کرده. شاید راه حل این بود که ترجمه حرف‌های راوی با استفاده از تکنیک اسلاید روی پرده به نمایش در می‌آمد. ممکنست که نویسنده نمایش به خاطر تاکید بر کردیت و ناسیونالیسم کرد عامدانه از تک زبان استفاده کرده است. به طور کلی در این نمایش اثری از هم‌سرنوشتی توده‌های منطقه در مبارزه علیه مرتجعان حاکم و بنیادگرایان اسلامی و قدرت‌های امپریالیستی نیست. وقتی که نمایش پایان گرفت به حرف مردم گوش می‌کردم. خیلی‌ها کنجکاو بودند از ماجرای شنگال و کوبانی بیشتر بدانند. ■

شورش ارجمند

این روزها در بسیاری از کوچه‌ها و خیابان‌های تهران، کارگرانی را می‌بینی که مشغول حفر چاه برای شبکه فاضلاب هستند. چشم که بگردانی می‌بینی بیشترشان نوجوانان و جوانان افغانی هستند. نیروی کار ارزان جوانی که به‌خاطر اجبار، با تحمل بدترین شرایط کاری و داشتن کمترین دستمزد، سود کلانی روانه جیب کارفرمایان می‌کند. با چند نفرشان هم‌صحبت می‌شوم.

یک

خسته نباشی، حالت چطوره؟

- ممنون.

اسمت چیه؟ چند سالته؟

- شیرشاه. ۲۰ سالمه.

اهل کجایی؟

- ولایت هرات افغانستان.

از لهجت نمی‌شه فهمید که افغانی.

- هشت ساله که این‌جا زندگی می‌کنم. یاد گرفتم.

خونواده‌ت هم اینجان؟

- آره. اینی که داره این پایین چاه می‌کنه، پدرمه.

چند ساله کار می‌کنی؟

- از وقتی ۱۲ سالم بود. دستفروشی، جمع کردن ضایعات، کار ساختمانی، کندن چاه... هر وقت هر کاری بوده کردم. چند وقته که داری واسه شبکه فاضلاب کار می‌کنی؟

- الان به ماهه که داریم چاه می‌کنیم.

کار شما چه جوهره، یعنی بهتون گفتن چندوقت کار دارین؟

- نه ما این‌جا روزمزدیم. پیمان‌کار ما رو استخدام کرده و هستیم تا هر وقت کار باشه یا مشکلی پیش نیاد.

یعنی ممکنه فردا بهتون بگن دیگه نیابین؟

- اگه مشکلی پیش بیاد، آره.

روزی چند ساعت کار می‌کنی؟

- ۱۰ تا ۱۲ ساعت

درس خوندی؟

- دو کلاس. بعدش باید کار می‌کردم.

اگه خودت می‌تونستی شغل‌تو انتخاب کنی، چی انتخاب می‌کردی؟

- دوست داشتم افغانستان امن بود و همون‌جا به زمین داشتم واسه خودم کشاورزی می‌کردم.

کشاورزی دوست داری؟

- هم دوست دارم هم اگه زمین مال خودت باشه واسه خودت کار می‌کنی و مجبور نیستی به کسی جواب بدی. کسی که چیزی واسه خودش داره خوشبخته.

می‌دونی تمام چیزهایی که اونا دارن درواقع مال من و توئه مال هممون.

اگه بتونیم شرایط رو تغییر بدیم هممون می‌تونیم به جور متفاوت زندگی کنیم.

از کنارمون رد شدن و بهمون گفتن افغانی‌های کثیف از این‌جا گم شین. این‌جا جای شما نیست. گفتیم ما نشستیم و کاری با کسی نداریم ولی شروع کردن به فحش دادن با صدای بلند و به طرفمون حمله کردن. خلاصه دعوا شد و پلیس اومد ما رو گرفت و اون دو تا فرار کردن. پلیس ما رو جریمه کرد و دوباره اخراج. **جای دیگه‌ای هم شده کسی باهات بد برخورد کنه؟**

- آره زیاد. بیشتر ایرانی‌ها وقتی بخوان حتی یکی از خودشون رو تحقیر کنن، بهش می‌گن افغانی.

چرا برگشتی؟

- من مجبورم کار کنم تا برای مادر و خواهرم توی افغانستان پول بفرستم. پدرم و برادرم زمان جنگ توی یه انفجار توی افغانستان کشته شدن. الان من باید خرج اون‌ها رو بدم. پس اگه ده بار دیگه هم اخراجم کنن باز برمی‌گردم. تمام وسایل زندگی من توی یه بقچه جا می‌شه. هرچی در می‌آرم می‌فرستم برای مادر و خواهرم.

یعنی تو این‌جا تنهایی؟ کجا زندگی می‌کنی؟

- بله. پسر خاله‌ام نگهبان یه ساختمون نیمه‌کاره‌س. شب‌ها می‌رم پیش اون. یه اتاق شش متری داریم که توش زندگی می‌کنیم.

از اوضاع افغانستان خبر داری؟ می‌دونی خانواده‌ت چه جور زندگی می‌کنن؟ کدوم ولایت هستن؟

- یه روستا در ولایت بدخشان. زندگی سخته، کار نیست و مردم پول ندارن. امنیت کمه. خلاصه، مردم زندگی راحتی ندارن.

فکر می‌کنی چرا اوضاع این‌جوره؟

- به‌خاطر طالبانه. اگه طالبان نباشه درست می‌شه.

□

ناراضیتی، فصل مشترک تمام حرف‌هایشان است. نارضایتی از کار، همسایه، کشور، مهاجرت، سیاست، تبعیض، فقر و... از همه چیز ناراضی هستند ولی نمی‌دانند دلیل این همه نارضایتی چیست. هر کدام به روش خودش با آن برخورد می‌کند. یکی با ناامیدی، یکی با دعا و... زحمتکش‌ان متحد نیستند. نیاز به آگاهی و تشکل انقلابی از گوشه گوشه زندگی و کارشان، از تک تک حرف‌های‌شان، فریاد می‌شود. ■

ستاره مهری

نداره بهش غذا میدن یا اگه بچه‌ی یکی لباس نداشته باشه بهش لباس می‌دن مثلاً اگه بچه‌ی خودشون دو تا لباس داشته باشه یکی رو میدن.

فکر می‌کنی اوضاع افغانستان چگونه؟ فکر می‌کنی بهتر بشه؟

- خیال می‌کنم یه رییس جدید اومده اوضاع کشور رو جور کنه تا بتونیم برگردیم کشورمون. براش دعا می‌کنیم.

فکر می‌کنی چطور می‌شه اوضاع افغانستان رو بهتر کرد؟

- باید امنیت رو بیشتر کنه باید حقوق نظامی‌ها رو بیره بالا تا بیشتر کار کنن. باید برای ما کار جدید درست کنه تا بتونیم برگردیم.

سه

کار امروزش تمام شده و می‌خواهد

این که یکی از برادرها بتونه بره مدرسه باید هر سال کلی پول بدیم. تازه خرج‌های دیگه‌ای هم هست.

روزی چند ساعت کار می‌کنی؟

- با رفت و برگشت حدود ۱۳ یا ۱۴ ساعت می‌شه.

راحت دوره؟ از کجا می‌آی؟

- از باقرآباد.

از کاری که می‌کنی راضی هستی؟

- نه حقوق درست بهم می‌دن، نه بیمه، از صبح تا شب هم باید کار کنم. اگه بلایی تو کار سرم بیاد، پول دوا درمون ندارم باید یه گوشه بمیرم. منم دوست دارم کم‌تر کار کنم یا حداقل کارم راحت‌تر باشه.

وقتهایی که کار نداری یا شاید تعطیلی چه کار می‌کنی؟

- ما زیاد تفریح نداریم چون تفریح کردن پول می‌خواد. سرگرمی من و دوستانم اینه

- با بقیه کاری ندارم اگه زرتنگ باشم می‌تونم زندگی خودمو راحت‌تر کنم. **آخه اگه هر کی به فکر خودش باشه که هیچی تغییر نمی‌کنه.**

پدرش از توی چاه می‌آد بیرون. بهش خسته نباشید می‌گم. کنار پسرش می‌شینم و یه لیوان چای واسه خودش می‌ریزه و به منم تعارف می‌کنه. می‌گه:

- حرفاتونو شنیدم. حرف که فایده نداره. کاش یکی بود یه کاری واسه ما می‌کرد. همین پسر رو می‌بینی؟ دو ماه دیگه عروسیشه. می‌دونی خرج عروسی چقدر می‌شه؟ الان مادرش تو خونه افتاده چون کمرش عمل می‌خواد. می‌دونی خرج عمل چقدر می‌شه؟ همین که قیمت نون بالا رفته شاید برای شما مهم نباشه ولی برای من که باید برای ۱۰ نفر نون ببرم خیلی فرق می‌کنه. دیگه زانوم نمی‌کشه

کار کنم ولی مجبورم کار کنم. درد که یکی دوتا نیست.

منم می‌دونم درد زیاده. الان داشتم به پسرتم می‌گفتم امکان این هست که کاری کرد همه چیز عوض شه ولی باید همه با هم باشن و بدونن چرا اوضاع چه‌جوره و چرا این‌جوره.

- ای خانم اوضاع بهتر نمی‌شه مگه این افغانستان ما نیست، اول که طالبان زندگی همه رو سیاه کردن بعدشم آمریکا اومد که مثلاً درستش کنه ولی بدتر شد که بهتر نشد.

درسته بهتر نشد ولی آخه اصلاً اون‌ها نیومدن که اوضاع من و شما رو درست کنن. اومدن دنبال منافع خودشون.

- شما الان جوانی وقتی به سن من برسی می‌بینی که کار زیادی از دست برنمی‌آد. **بله. به تنهایی از دست هیچکس کاری برنمی‌آد.**

دو

عزیز جوان ۲۴ ساله‌ای است. کار حفاری این کوچه تمام شده است و او مشغول باز کردن داربست‌ها است.

خسته نباشی. چند ساله کار می‌کنی؟

- از وقتی یادمه.

اوضاع زندگی چگونه؟

- معمولاً در خانواده‌های افغانی ساکن ایران چند نفر کار می‌کنن تا خرجی رو در بیارن. پدرم، من و دو برادرم کارگری می‌کنیم تا بتونیم خرج غذا، اجاره‌خونه، آب‌وبرق و کرایه ماشین در بیاریم. برای



هم‌زبان با کارگران افغانی

برود. چند قدمی با او همراه می‌شوم و با او صحبت می‌کنم. می‌گوید اسمش بصیر است ۲۱ ساله است.

خسته نباشی. امروز چند ساعت کار کردی؟

- ۱۱ ساعت.

چند وقته برای طرح فاضلاب کار می‌کنی؟

- سه ماه.

چند ساله که اومدی ایران؟

- سه سال. البته دو بار پلیس ایران اخراجم کرده و برگردونده به افغانستان ولی دوباره برگشتم.

چرا اخراج شدی؟ چرا برگشتی؟

- مدرک و کارت اقامت ندارم چون قاچاقی اومدم ایران تو خیابون گرفتیم و اخراجم کردن. یه بار هم چون دعوا کرده بودم دوباره اخراجم کردن.

چرا دعوا کردی؟

- با دوستم توی پارک بودیم. دو تا پسر

که جمع می‌شیم و نزدیک محله‌مون یه زمین فوتبال اجاره می‌گیریم و دو ساعت فوتبال بازی می‌کنیم.

اجاره دو ساعت چند می‌شه؟

- فرق داره برای روزها یا ساعت‌های مختلف. بین سی تا شصت هزار تومن می‌شه که قسمتش می‌کنیم به تعداد نفر. ایرانی هم هست ولی بیشترشون افغانن.

رفتارشون با افغانی‌ها چگونه؟

- تو این محل زیاد مشکل نداریم ولی قبلاً یه جای دیگه بودیم که نزدیک همین خونه‌مونه ولی اون‌جا همسایه‌ها اذیتمون می‌کردن می‌گفتن نباید افغانی تو این محل زندگی کنه. همیشه باهامون دعوا می‌کردن تا این‌که مجبور شدیم بباییم این‌جا.

همسایه‌های افغان چی؟ به هم کمک می‌کنن، رابطه‌شون چه‌جوره؟

- بیشترشون با هم خوب هستن و به هم کمک می‌کنن. اگه ببینن یکی مثلاً غذا

تا چشم کار می کند...

و در صورت ادامه این وضعیت (حتی به صورت دوره ای) طی سال‌هایی که اینان برای «حل معضل» برآورد کرده‌اند دیگر جنبه‌های در خوزستان زنده نخواهد ماند. از هم اکنون عده‌ای از آن مردمی که دستشان به دهان‌شان می‌رسد، ترک شهر و کوچ به سوی مناطق دیگر کشور را آغاز کرده‌اند. آنانی که چاره‌ای جز ماندن ندارند، توده‌های فقیر و کارگران و کشاورزان بی چیز هستند. زحمتکشان خلق عرب هستند که قربانی اصلی وضعیتی چنین وخیم‌اند. جمهوری اسلامی نه می‌خواهد و نه در ماهیت‌اش حل معضلاتی است که جان مردم را می‌گیرد. در خوزستان (مثل سایر نقاط ایران) جان انسان‌ها ارزشی ندارد. از دید هیئت حاکمه ارتجاعی، خوزستان فقط به این کار می‌آید که شیره جانش را بکشند و روانه بازار جهانی کنند و سودهای سرشار برای طبقه‌شان به ارمغان آورند. از دید اینان هر حرکتی که کوچکترین تهدیدی برای این چرخه مرگبار به حساب آید باید وحشیانه سرکوب شود. مردم عربی باید ستم‌های چندگانه را متحمل شوند و جوانان مبارزش سریعاً به دار آویخته شوند. نیروی جوانش باید در چنان نومیدی و بن بست قرار گیرد که شهر مسجد سلیمان یکی از بالاترین آمار خودکشی پسران جوانان در ایران را به خود اختصاص دهد.

برعکس تبلیغات رسانه ای، بروز چنین وضعیتی فقط ناشی از خشم طبیعت و یا موقعیت اقلیمی ایران نیست. بلکه دستان تخریب‌گر طبقه حاکم سرمایه‌دار هم در کار است. بطور مثال آنها برای استخراج نفت تالاب بزرگ هورالهویزه را تا مرز نابودی خشکانند و این امر اکوسیستم منطقه را به میزان زیادی دستخوش تغییر کرد. و با سد سازی‌های غیر استاندارد و بی حساب و کتاب بر روی رودخانه‌ها باعث بروز خشکسالی در مناطقی وسیع شدند.

پژوهشگران و دانش‌آموختگان دلسوز و مترقی در رشته‌های جغرافیای اقلیمی و زیست محیطی اعتقاد دارند که حداقل می‌توان ابعاد این فاجعه را در کوتاه مدت و میان مدت کم کرد و برای درازمدت برنامه ریزی‌های راهبردی بیشتری ارائه داد. می‌گویند کافی است دو روز درآمد نفتی این منطقه به انجام پروژه بالا بردن سطح رطوبت خاک، مالچ پاشی* اختصاص داده شود. کافی است مقداری هزینه برای کاشت گیاهان خشکساز که آب فراوانی هم نمی‌خواهد در اطراف شهرهایی که در مسیر توفان‌های شن قرار دارد اختصاص داد. می‌گویند تنها

با تخصیص دو درصد از درآمدهای نفتی می‌توان در درازمدت با ایجاد کمربند سبز گیاهی در اطراف شهرهای اهواز و ماهشهر و آبادان این معضل را حل کرد و غیره... اما در چارچوب این نظام چنین چیزی ممکن نخواهد بود. در هر جامعه‌ای مقابله با قهر طبیعت، میزان تلاشی که برای مهار کردن آن می‌شود یا نمی‌شود، هزینه‌ای که گذاشته می‌شود یا نمی‌شود، آیا اهالی سایر مناطق به یاری منطقه آسیب رسیده فرا خوانده می‌شوند یا نه، ربط مستقیم به مناسبات اجتماعی سیاسی حاکم بر آن جامعه دارد. ربط مستقیم به این دارد که آیا قدرت دولتی، قدرت ستمدیدگان است یا ستمگران. آیا اقتصاد آن جامعه بر محوریت سود می‌چرخد یا محوریت منافع مردم. از همین جهت است که جمهوری اسلامی نه می‌خواهد و نه در ماهیتش «حل معضل» وجود دارد. غلبه و مهار طبیعت نیازمند وجود دولت و مناسباتی از نوع دیگر و کیفیتی متفاوت با نظام جمهوری اسلامی است. خواست و اراده مردمی، مهارت و دانش انسانی، منابع مالی و مادی و تکنولوژیک برای غلبه و مهار چنین وضعیت‌هایی به وفور وجود دارد. اما مناسبات اجتماعی و تولیدی عقب مانده که دولت جمهوری اسلامی نگهبان آن است، سد راه این امر است. این سد باید درهم شکسته شود. خوزستان نفس نمی‌تواند بکشد. امروز وظیفه هر انسان مترقی و شرافتمند در سایر مناطق کشور است که در همبستگی با مردم خوزستان به اعتراض و مبارزه علیه این وضعیت به پا خیزد. همان طور که با نخستین جرقه‌های یک حرکت مردمی در اهواز و با شعارهایی چون «تنفس، حق مسلم ماست» مقامات حکومتی از ترس به تکاپو افتادند، می‌توان با اعمال فشار توده‌ای و تظاهرات و تجمعات، رژیم را وادار ساخت تا اقداماتی حداقلی را صورت بدهد. این مبارزه و اعتراضی است مربوط به حق تنفس میلیون‌ها انسان. مبارزه‌ای است که در درون آن می‌توان درک‌ها را بر سر رابطه قهر طبیعت با مناسبات ارتجاعی حاکم بر این جامعه ارتقا داد و راه حل اساسی انقلاب اجتماعی برای حل چنین معضلاتی را جلو گذاشت. ■

سولماز مرادی

*مالچ (MULCH) یا خاکپوش پوششی است که برای تثبیت شن‌های روان در اراضی بیابانی، استفاده می‌شود. مالچ پاشی، باعث چسبیده شدن شن‌های سطح زمین به هم دیگر شده و نتیجتاً هنگام وزش باد، شن در مقیاسی کمتری به هوا می‌رود و غلظت ریزگردها بسیار کمتر خواهد شد. طی سال‌های اخیر وزات نفت قرار بود ۲۰۰ هزار هکتار از اراضی بیابانی را مالچ پاشی کند. اما این کار فقط در کمتر از ۸ هزار هکتار صورت گرفت.

وارونه‌سازی یک انقلاب

مستندی دروغ پرداز درباره جنگ خلق در پرو

بهمین ماه امسال شبکه تلویزیونی «هن و تو» مستندی پخش کرد تحت عنوان «سقوط فوجیموری». سازنده این فیلم، «الین پری» است. فوجیموری رئیس‌جمهور کشور پرو بین سال‌های ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۰ بود که مدتی بعد از پایان دوره ریاست جمهوری‌اش به جرم اختلاس، فساد، دزدی از خزانه و زیر پا گذاشتن قانون اساسی کشور برای از میدان خارج کردن رقبای سیاسی و دستگیری‌ها و قتل‌های غیرقانونی شهروندان، تحت تعقیب قرار گرفت و به ژاپن فرار کرد. چند سال پیش او در کشور شیلی دستگیر و به پرو تحویل داده شد؛ محاکمه شد و به زندان افتاد. در حال حاضر او دوران محکومیت ۲۵ ساله‌اش را می‌گذراند.

دوران ریاست جمهوری فوجیموری، دوران تلاش متمرکز طبقه حاکمه برای سرکوب انقلاب توده‌های محروم شهری و روستایی بود. وقتی که فوجیموری به قدرت رسید، پرو در آستانه یک انقلاب اجتماعی قرار داشت. جنگ انقلابی که از سال ۱۹۸۰ از روستاهای دور افتاده کوهستانی شروع شده بود، جهش وار گسترش می‌یافت و شهرها را نیز تحت تأثیر قرار می‌داد. قشرهای مختلف از کارگران و حاشیه‌نشینان گرفته تا دانشجویان و معلمان، روشنفکران مترقی و حتی بخش‌های پائینی طبقه متوسط شهری به طور روز افزون به انقلاب می‌گرویدند. ثروتمندان و منتسبین به هیئت حاکمه به فکر انتقال دارایی‌هایشان به خارج و مهاجرت بودند. حکومت‌های قبل از کابینه فوجیموری هم ترندهای انتخاباتی را به کار بسته بودند و هم به اعلام حالت فوق العاده و شکل‌هایی از حکومت نظامی متوسل شده بودند، اما علیرغم کشتارهای وحشیانه و دستجمعی نتوانسته بودند انقلاب را متوقف کنند. امپریالیسم آمریکا می‌دید که در حیاط خلوتش یعنی منطقه آمریکای لاتین، انقلابی واقعی تحت

رهبری کمونیست‌ها در حال وقوع است و در صورت پیروزی می‌تواند یک قطب الهامبخش جدید برای مردم کشورهای لاتین ایجاد کند. بنابراین مستقیماً دست به کار شد. امپریالیست‌های غربی مست فروپاشی بلوک سوسیال امپریالیستی شرق بودند و با استفاده از این واقعه، کارزار جهانی «کمونیسم مرد» را به راه انداخته بودند. نمی‌شد گذاشت یک مشت روستایی فقیر و زحمتکش شهری به رهبری کمونیست‌ها قدرت بگیرند و سور و سات‌شان را به هم بریزند.

آلبرتو فوجیموری وقتی که به قدرت رسید ناشناخته بود. او با دخالت مستقیم سازمان جاسوسی آمریکا (از جمله از طریق مهره امنیتی بدنامی به اسم مونته سینوس) بر سر کار آورده شد تا سر انقلاب را ببرد. او از شمار مرتجعان لوده و پوپولیستی بود که از دهه ۱۹۸۰ به بعد در کشورهای مختلف به سر کار آورده شدند تا نقش معینی را در روزهای بحران و بی ثباتی دولت‌ها بازی کنند. فوجیموری شخصیتی بود از قماش احمدی نژاد. اولین کاری که امپریالیست‌ها به عهده‌اش گذاشته بودند اجرای سیاست ریاضت کشی اقتصادی برای سر و سامان دادن به اقتصاد بحران زده پرو بود که به «فوجی شوک» مشهور شد. همزمان سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا «سیا»، کمیته مخفی ویژه‌ای را به کمک مونته سینوس و فوجیموری (و حتی از بالای سر دستگاه اطلاعاتی پرو که به کارایی و نفوذ ناپذیریش شک داشتند) ایجاد کرد که وظیفه‌اش جمع آوری فوری اطلاعات در مورد رهبری حزب کمونیست پرو بود. این کار از طریق دستگیری‌های فله‌ای و شکنجه وحشیانه دستگیرشدگان انجام شد. برای جلوگیری از روند‌های دست و پا گیر و به حداقل رساندن مزاحمت‌ها، قانون اساسی پرو به حالت تعلیق شدند. و مطبوعات مخالف خوان تعطیل شدند. نتیجه این اقدامات، شناسایی و دستگیری اکثریت اعضای کمیته مرکزی و کادرهای حزب کمونیست پرو و رهبران جنگ انقلابی بود. قدرانی آشکار آمریکا و امپریالیست‌های غربی و حاکمان مرتجع کشورهای آمریکای لاتین از حکومت فوجیموری در فاصله فقط چند ساعت از اعلام خبر دستگیری آیمال گوسمان مشهور به رفیق گونزالو رهبر حزب کمونیست پرو نشان می‌داد که بریدن سر انقلاب چقدر برای اربابان دنیا حیاتی است. پیامی که مستند «سقوط فوجیموری» بعد از گذشت نزدیک به سه دهه از آن واقعه برای بینندگان دارد اینست که مهم نیست فوجیموری چه کارهای «بدی» در حق مردم کرد، مهم نیست چقدر فاسد بود و از قدرت چه سوء استفاده‌هایی کرد، هر چه که بود او کشور

خود ندیده بود. زنان انقلابی و کمونیست پرو الهام بخش زنان جهان و کابوس ارتجاع بودند.

کمونیست‌های پروپی در بسیاری زمینه‌های دیگر نیز نوآور و مبتکر بودند. سازماندهی ارتش و مبارزه مسلحانه امکان شرکت فعال همه زحمتکشان را به درجات مختلف در جنگ فراهم می‌کرد. این جنگی بود برای نابودی سرمایه‌داری و فئودالیسم و در خدمت انقلاب جهانی. ترکیب جنگ دراز مدت با فعالیت‌های تکان دهنده در شهرها چشم جهانیان را به خود خیره کرده بود. پل زدن بین انقلاب در شهر و روستا، امکان سرکوب بی سر و صدای روستائیان انقلابی را تحت پوشش «قاچاقچی مواد مخدر»، «ارادل و اوباش» یا «عضو باندهای تبهکار» از مرتجعان حاکم می‌گرفت. مبارزات زندانیان حزب کمونیست پرو که در رسانه‌ها به «راه درخشان» مشهور بود معنی مبارزه در زندان را دگرگون کرد. با اتکا به مبارزه بی امانی که در خارج از دیوارهای زندان جریان داشت و روحیه ارتجاع را در هم می‌شکست، اسیران جنگی زندان‌ها را به سنگر درخشان نبرد (به قلمرو خود) تبدیل کرده بودند. زاغه‌های اطراف لیما پایتخت پرو نیز به منطقه نفوذ حزب تبدیل شده بود و تهیدستان حاشیه‌ها سازماندهی زندگی در این محلات را به دست گرفته بودند.

دستگیری رهبران و کادرهای اصلی حزب، ضربه‌ای تعیین کننده به روند انقلاب در پرو زد. رخداد‌های بعدی که مهم‌ترین چرخش رهبری حزب یکسال بعد از دستگیری به سمت خط مذاکره و اعلام آتش بس و خاتمه جنگ خلق بود این ضربه را تکمیل کرد. بدون شک، اشکالاتی که از قبل در بینش و تفکر و رویکرد حزب کمونیست پرو وجود داشت در مجموعه این وقایع نقش داشت. از جمله اینکه، حزب کمونیست پرو علیرغم تلاش‌های ارزشمند نتوانست یک پاسخ تئوریک و عملی صحیح در برابر بحران گریبانگیر جنبش بین‌المللی کمونیستی قرار دهد و جمع‌بندی و سنتز نوینی که تکامل علم کمونیسم به آن نیاز داشت ارائه کند. این راه سترگ را باب آواکیان رهبر حزب کمونیست انقلابی آمریکا طی سه دهه گذشته با جمع‌بندی از پیشروها و عقب‌گردهای انقلاب پرولتری در سراسر دنیا از جمله تجربه جنگ خلق پرو هموار کرد. ■ «آتش»

*تجربه جنگ خلق پرو حاوی درس‌های مهمی است که همواره به کار انقلابیون می‌آید. رجوع کنید به شماره‌های متعدد نشریه انترناسیونالیستی «جهانی برای فتح» و نیز جزوه‌ای تحت عنوان «انان آغازگران بودند» نوشته رویا زمانی (نشر تجربه - ۱۳۸۹). این‌ها همه در نشانی www.cpmilm.com موجود است.

ارتش‌های سرکوبگر و نیروهای امنیتی دولت‌های سرمایه‌داری به حساب کمونیست‌ها نوشته می‌شود. در جای جای این مستند، حزب کمونیست پرو مسئول قتل ۳۵ هزار نفری که طی دهسال جنگ خلق کشته شدند معرفی می‌شود. برای این مستندسازان مهم نیست که چه تعداد از این ۳۵ هزار نفر، روستائیان بودند که به جرم حمایت از چریک‌های کمونیست

شکنجه و قتل عام شدند. چه تعدادشان دانشجویانی بودند که به جرم تماس با چریک‌ها روده شدند و بعدها اجسادشان در گورهای جمعی پیدا شد. چه تعدادشان خبرنگارانی بودند که جرات کرده و دروغ‌های دولت را برملا کرده بودند. چه تعدادشان زندانیان سیاسی و در واقع اسرای جنگی بودند که در چند نوبت به طور جمعی کشتار شدند. و چه تعدادشان زنان و مردان شجاعی بودند که برای رهایی جهان از چنگال سرمایه‌اسلحه به دست گرفته بودند و در سنگرهای جنگ خلق جان باختند.

اهمیت و جایگاه تاریخی جنگ خلق در پرو تحت رهبری حزب کمونیست آن کشور اما در اسناد تاریخی و در حافظه بسیاری از مردم و کمونیست‌های انقلابی دنیا مدون و تثبیت شده است. در پرتو این تجربه انقلابی، سیاست کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و انجام پیشروی‌های انقلابی که در نتیجه شکست سوسیالیسم در چین کم‌رنگ و مخدوش شده بود دوباره قدرت گرفت. حزب کمونیست پرو کوشید پرچم مائو تسه دون را در مواجهه با احیای سرمایه‌داری در چین و بحرانی که جنبش بین‌المللی کمونیستی را فراگرفت بالا نگه دارد. این حزب با اتکا به تئوری جنگ خلق مائو سال‌ها در میان روستائیان فقیر و بی‌زمین فعالیت تبلیغی - ترویجی و تشکیلاتی کرد؛ در اول ماه مه ۱۹۸۰ (۱۳۵۹) جنگ را با امکانات اندک آغاز کرد؛ چندین بار تا مرز نابودی پیش رفت ولی هر بار قوی‌تر بیرون آمد و تعداد بیشتری از دهقانان و کارگران و جوانان را به صفوف خود کشید. ایدئولوژی رهایی بخشی که این جنگ را هدایت می‌کرد بیش از هر چیز در شرکت وسیع زنان در این جنگ تبارز می‌یافت. هیچ کجای تاریخ مبارزات مسلحانه چنین شرکت فعالی از جانب زنان و در رده‌های مختلف رهبران و کادرهای حزبی، فرماندهان نظامی و رزمندگان مسلح را به



زنان کمونیست زندانی در پرو (۱۹۹۱)

حاکم را جنایت معرفی می‌کند. «سقوط فوجیموری» مثل تمامی آثاری که مدافعان نظم موجود تولید می‌کنند آمیزه‌ای از واقعیت (آن هم نه همه واقعیت) و دروغ‌های بسیار است. در این مستند، جایی برای توده‌های محروم و سرکوب شده دهقان فقیر و کارگر و روشنفکران انقلابی که از نزدیک جنگ خلق و مناسبات متفاوت و روزهای رهایی را تجربه کردند و طعم قدرت سیاسی انقلابی را در مناطق آزاد شده چشیدند نیست. در این مستند، صحنه‌های انفجار بمب و تخریب و خون و آتش که «مسئولش» کمونیست‌ها هستند با صحنه رقص رهبران حزب کمونیست پرو و رژه زندانیان کمونیست همراه شده تا «خونخواری» و «ماهیت شیطانی» کمونیست‌ها را به بیننده القاء کند. تیم دوله شبکه «من و تو» برای ارائه یک چهره آنتی پاتیک از رهبران کمونیست، خلاقیت به خرج داده و از صدای یک تیپ جاهل دیوانه برای آیمال گوسمان مشهور به رفیق گونزالو، رهبر حزب کمونیست و انقلاب پرو (استاد سابق فلسفه در دانشگاه آیاکوچو) استفاده کرده است! این همان صحنه مشهور سخنرانی گونزالو در یک قفس آهنین است که در دنیا سر و صدای زیادی به پا کرد و باعث شد که شمار زیادی از شخصیت‌های سیاسی، هنرمندان و حقوقدانان کشورهای مختلف علیرغم اختلاف نظرهای سیاسی و ایدئولوژیکی که با حزب کمونیست پرو داشتند به حمایت از رفیق گونزالو و محکوم کردن اقدامات حکومت فوجیموری برخیزند.

پیام مستند «سقوط فوجیموری» و البته شبکه‌هایی مثل «من و تو» اینست که سرمایه‌داری هر چقدر هم استثمار کند، آدم بکشد، محیط زیست را نابود کند، بر سر مردم بمب بریزد، زنان را مورد تجاوز قرار دهد، جهل و خرافه تبلیغ کند، فقر و نابرابری بگسترده، باز هم بهتر از کمونیسم است! حتی جنایت‌های آشکار

پرو و دنیا را از شر کمونیست‌ها نجات داد. صاحبان شبکه‌هایی مانند «من و تو» که هم طرفدار قسم خورده سرمایه‌داری و امپریالیسم‌اند و هم دشمن قسم خورده کمونیسم و انقلاب، با نمایش این مستند می‌خواهند همین پیام را به مردم ایران منتقل کنند. «من و تو» هر چقدر هم که هزینه می‌کرد و عوامل تولیدش را به کار وا می‌داشت نمی‌توانست مستندی در این سطح تولید کند که به این خوبی توجیه‌گر کشتار کمونیست‌ها و سرکوب انقلاب باشد. ساختن مستندهایی چنین عوامفریبانه و تاثیرگذار، کار هر کس نیست. صد تا صد تا هم تولید نمی‌شود. قابل توجه است که نقش فوجیموری در این مستند تا حدی یاد آور عملکرد محمد رضا پهلوی آخرین شاه ایران هم هست. انتخاب و نمایش این فیلم از سوی شبکه «من و تو» که آشکارا رویکرد دفاع از رژیم شاه دارد، اتفاقی نیست. به ویژه اینکه در حول و حوش سالگرد وقایع بهمن ۵۷ و سقوط رژیم سلطنتی انجام می‌گیرد. تحت حکومت شاه هم مثل فوجیموری هم «کارهای خوب» انجام شد و هم «اتفاقات ناگوار» رخ داد. شاه هم مثل فوجیموری «نیات خوب» داشت اما «دور و بری هایش بد بودند». شاه هم مثل فوجیموری نگذاشت کشور به دست کمونیست‌ها بیفتد. ناگفته نماند که تلاش ضدکمونیستی شبکه «من و تو»، هم جهت و بسیار شبیه طرح امسال جمهوری اسلامی برای ساختن چند مستند ضدکمونیستی و ضدانقلابی در مورد اهداف و عملکرد اتحادیه کمونیست‌های ایران و نبرد مسلحانه سرداران در سال ۱۳۶۰ است. هم مستند «سقوط فوجیموری» و هم مستندهایی از قبیل «شهر هزار سنگر» اهداف انقلابی را تحریف می‌کند؛ حرکت کمونیست‌ها را جدا از منافع توده‌های مردم و علیه آنان تصویر می‌کند؛ نبرد مسلحانه انقلابی و ضربه زدن به دستگاه ستم و استثمار

به استقبال هشتم مارس (روز جهانی زن) می‌رویم

علیه نظام طبقاتی مردسالار، علیه خشونت بر زنان و زن‌ستیزی در سراسر دنیا، علیه حکومت دینی و ارزش‌ها و قوانین تبعیض‌آمیز شرعی و مدنی، علیه حجاب اجباری و گشت ارشاد، علیه نظام اسیدپاش جمهوری اسلامی، علیه امپریالیسم و بنیادگرایی دینی، علیه فرودستی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی زنان متحدانه مبارزه کنیم!

روز مبارزه جهانی زنان علیه نظام ستمگر سرمایه‌داری پدرسالار است. یادآور روزی است که زنان کارگر در نیویورک با اعتصاب دلاورانه‌شان، زمینه‌ساز مبارزه متشکل زنان در جهان شدند. یادآور تلاش رهبران کمونیست است برای جهانی کردن این روز و فراگیر کردن درس‌های مبارزه و مقاومت زنان در ابعادی بین‌المللی.

یادآور مبارزه قهرمانانه زنان ایران علیه حجاب اسلامی در اسفند ماه ۱۳۵۷ بلافاصله پس از روی کار آمدن ضدانقلاب جمهوری اسلامی است. یادآور ۳۶ سال مبارزه، سرکشی و تسلیم نشدن زنان در برابر سرکوبگری و قوانین قرون وسطایی نظام زن‌ستیز جمهوری اسلامی است.

روز اندیشیدن، جنگیدن، راهگشایی در مسیر رهایی زنان از چنگال نظم ارتجاعی پدرسالار حاکم است. ۸ مارس را به روز مبارزه متحدانه علیه دولت جنایتکار جمهوری اسلامی تبدیل کنیم!

به روز بحث و جدل و ارتقای آگاهی و درک از جنبش زنان و مسیر رهاییبخش انقلاب کمونیستی؛

به روز افشای نظام ضد زن حاکم بر جهان؛

به روز مرور و یادگیری از مبارزات زنان

در تمام جهان و همبستگی بین‌المللی.

«آتش»



شما را به همکاری دعوت می‌کنیم

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی. به پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

atash1917@yahoo.com

n-atash.blogspot.com